



فردريك شوپن  
فرانسوي رومانس پيانيست، كومپوزر، و ڊراماتيڪ آهنگساز هو. هُو ۱۸۰۴ ۾ وارسا ۾ جنم ورتو. هُو پنهنجي ڏهه ورهين جي عمر ۾ پيانو کي سولائيءَ سان کيڙڻ شروع ڪيو. هُو پنهنجي ڏهه ورهين جي عمر ۾ ڪلارن ۽ ويولين کي به کيڙڻ سکيو. هُو پنهنجي ڏهه ورهين جي عمر ۾ ڪلارن ۽ ويولين کي به کيڙڻ سکيو. هُو پنهنجي ڏهه ورهين جي عمر ۾ ڪلارن ۽ ويولين کي به کيڙڻ سکيو.

## فردريك شوپن

۱۸۴۹-۱۸۱۰

### بمناسبت يڪصد و پنجاهمين سالگرد تولد او

اجداد فردريك شوپن اڙدهقائان فرانسوي و در سرحد لرن داراي باغهاي انگور بودند و نسل در نسل در قصبه «مارون ويل» در نزديكي شهر بزانسون فرانسه بزرگت اشتغال داشتند. نيڪلا شوپن در سال ۱۷۸۸ از قصبه ايکه محل تولدش بود خارج شد و بلهستان رفت و باقي عمر را در آنجا بسر برد و با تدريس زبان فرانسه در منزل ثروتمندان امرار معاش مينمود.

نيڪلا شوپن با خانواده «ڪنتسڪار بڪ»، يڪي از اشراف رفت و آمد داشت و حتى در منزلي که او در «زلازواولا» داشت اقامت گزيده بود و در حين اقامت در خانه ڪنت مزبور با دوشيزه «يوستيانا ڪرزي بزانووسکا» دختر يڪي از مالکين ثروتمند ازدواج نمود. از اين ازدواج چهار طفل با بعرضه وجود نهاد. اولي دختری بود بنام لودويکا که در سال ۱۸۰۷ متولد شد و دومي پسر ي موسوم به فردريك - فرانچيسڪ که در اول ماه مارس ۱۸۱۰ در «زلازواولا» بدنيا آمد. دو دختر ديگر هم بعداً در ورشو متولد شدند.



خانه‌ای که فردریک در آنجا متولد شده بود بطرز معجزه‌آسایی از خرابیهای جنگ مصون مانده است. این خانه مشتمل بر سه اتاق محقر بود که اثاثیه بسیار جزئی و مختصری داشت و جزء ملک بیلاقی «کنت سکاربک» بشمار میرفت. از سایر عمارات واقع در این ملک اثری باقی نمانده است و فقط زادگاه شوپن هنوز همچنان باقی است.

نیکلا شوپن معلومات وسیعی داشت ولی محل تحصیل او و همچنین علت ترک اقوام فرانسوی‌اش بر ما معلوم نیست. نیکلا مردی جدی و فعال و مهربان و همسرش هم زن خانه‌دار و ملایم و متینی بود. همان سال تولد فردریک خانواده او به ورشو رفتند و در آنجا نیکلا به دبیری زبان فرانسه در دبیرستان ورشو منسوب گردید و در خانه مخصوص دبیران در باغ مصفا ودلکش «لاسکی» منزل گزید. در داخل خانه محیط گرم و پر از محبت خانوادگی با کار منظم و مرتب توأم بود. در این موقع کشمکش فوق‌العاده‌ای در خارج جریان داشت. سربازان ناپلئون در سال ۱۸۱۲ از ورشو عبور نمودند و سال بعد ارتش بروس ورشو را اشغال کرد. در ۱۸۱۴ الکساندر اول تزار روس خود را پادشاه لهستان خواند و برادرش «گراندوک کنستانتین» را بعنوان نیابت سلطنت به ورشو فرستاد، نامبرده نیز در کاخ «بروخلا» اقامت گزید. کودکان نیکلا شوپن در پانسیون که خود او برای فرزندان ملاکین و ثروتمندانی که در ورشو اقامت داشتند دائر کرده بود، نگهداری میشدند و فردریک که پسر بچه آرام و در عین حال خندان و باهوشی بود از همان اوان طفولیت حساسیت مخصوصی در موسیقی بروز میداد. اولین تعلیم پیانودا از خواهر بزرگتر خود فراگرفت و در سن ۶ سالگی شخصی بنام «ژبونی» را به تعلیم او گماردند این مرد بزودی قریحه بی نظیر و مخصوصاً استعداد تألیف و تصنیف فردریک شوپن را در موسیقی تشخیص داد. در سال ۱۸۱۷ اولین اثر شوپن بنام بولونز در سن مینور که توسط معلمش به نوت درآمده بود منتشر گردید. در همین سال خانواده شوپن تغییر مکان داده به عمارت تازه‌ساز دبیرستان در قصر «کرازینسکی» واقع در خیابان «کراکوی» در ورشو منتقل گردید.

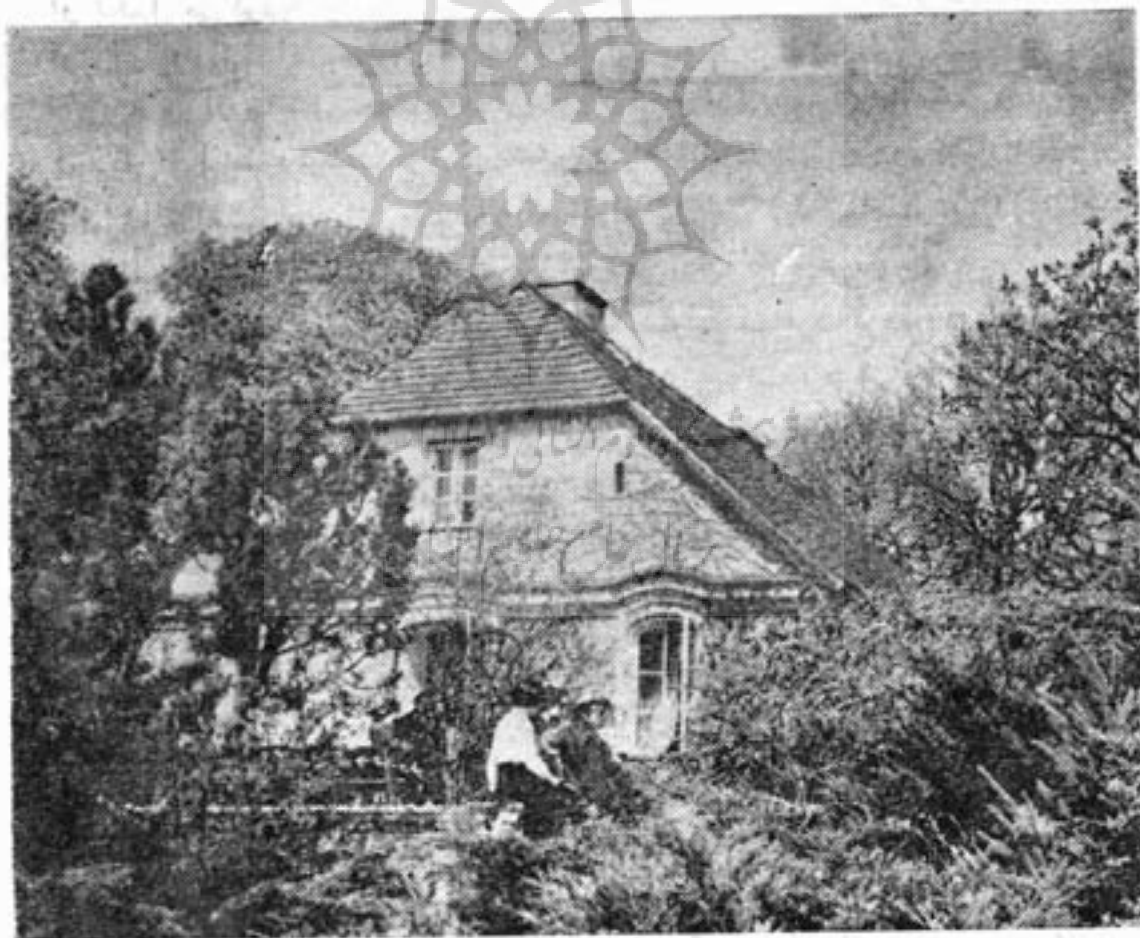
فردریک ده سال از جوانی خود را در این عمارت بسربرد و در آنجا با شاعری موسوم به «کازیمیر بروچینسکی» و یک زبان‌شناس بنام «برگومیس لینده» مؤلف «فرهنگ زبان لهستانی» و خانواده کلبرگ آشنا شد و با کلبرگ و اسکار طرح دوستی ریخت که اولی بعدها نقاش ماهری گردید و دومی یعنی اسکار در علم مردم‌شناسی تخصص یافت، رابطه شوپن با نمایندگان روشنفکران آن عصر تقریباً محدود بهمین دو نفر میگردید و بقیه دوستان شوپن فرزندان ثروتمندان و ملاکین بودند که در پانسیون پدرش اقامت داشتند و شوپن نیز خواه ناخواه با آنها رابطه داشت. فردریک شوپن در سال ۱۸۲۳ وارد مدرسه متوسطه گردید و در محیط دبیرستان نیز دوستان زیادی

پیدا کرد.

شوین بزودی شهرت بسزائی یافت خاصه که در میهمانیها و مجالس خصوصی قطعات دلفریبی می نواخت. کم کم شهرت او به لهستان شرقی نیز سرایت کرد و در طی مسافرتی بدان سرزمین در این منطقه هم طرفداران و دوستارانی پیدا نمود. شوین را دوستانش بدهات دعوت می کردند و او نیز تعطیلات را در خانواده «بروشاکوف» در «سانیک» واقع در سرزمینهای «مازووشه» میگذراند.

وی پس از آن بتمام مغرب لهستان مسافرت نمود و هر جا که می رفت بموسیقی عامیانه گوش فرامی داد. شوین سعی میکرد موسیقی ملی و عامیانه را مستقیماً باصطلاح «از دست اول» بشنود.

از سال ۱۸۲۶ فردریک شوین وارد هنرستان عالی موسیقی ورشو که بتازگی «یوزف الستر» موسیقی دان معروف افتتاح کرده بود گردید. شوین در کنسرواتوار تئوری موسیقی را فراگرفت و پیانو و آهنگسازی را بخوبی آموخت. او بکنسرت تمام موسیقی دانان بزرگ و باو پرا میرفت، در تمام مجالس دسته های ارکستر روستایی



خانه زادگاه شوین



حاضر میشد و بالاخره سعی فراوانی در فراگرفتن رموز موسیقی از خود بخرج میداد و چون دارای استعداد خارق‌العاده‌ای بود موفقیت‌های زیادی بدست می‌آورد. یکی از هم‌عصران او وضع ظاهری او را اینطور تصویر کرده است: پیشانی بلند بانگاہی عمیق و ملایم که بهیچوجه حاکی از نبوغ او نبود. قد متوسط و سینه فرورفته داشت و بعلت همین فرورفتگی سینه اغلب او را مسلول میدانستند. موهای سرش بسیار فراوان و مجعد بود و دماغ بسیار بزرگی داشت. بر روی هم خوش قیافه بود مخصوصاً پاهای بسیار کوچک و دستان ظریف و سفیدی داشت حرکات سر و دست و صورت او سریع و صحبت و گفتگویش گرم ولی نیش‌دار و بطور کلی خیلی مهربان و خوش صحبت بود و بطوری که می‌گویند تا ۲۰ سالگی فقط یکبار مریض شد.

چون کوچکترین دختر خانواده شوین از لحاظ مزاجی ضعیف بود بنا به تجویز طبیب بانو شوین باتفاق فردریک و دو دختر دیگرش جهت استراحت بیکی از نواحی خوش آب و هوا رهسپار گردید و در آنجا فردریک دو کنسرت بنفع خیریه ترتیب داد سپس در سال بعد باتفاق پروفیسور «ژاروکی» به برلن رفت و در آنجا دو هفته بسر برد. در برلن شوین در کنسرت و او را حضور می‌یافت و باین ترتیب معلومات موسیقی او تکمیل می‌گردید چه در آن موقع درورشو نه ارکستر مشهوری وجود داشت و نه او برای بزرگی یافت میشد.

پس از سه سال تحصیل در هنرستان عالی موسیقی، مدیر هنرستان در کارنامه تحصیلی او اینطور نوشت: «فردریک شوین؛ استعداد خاص - نابغه موسیقی». شوین در آن موقع صاحب چند اثر مهم بود که دارای ارزش زیادی است و از آن میان «ارباسیون روی تم «دون ژوان» موزار را می‌توان نام برد.

رفته رفته موقع آن رسید که شوین بخارجه مسافرت کرده و در عرصه جهانی هنرنامه‌ی کند. «الینر» استاد شوین همیشه بوی میگفت: «هر چه می‌توانی سفر کن تو شخص بزرگی خواهی شد» شوین میخواست مسافرت کند ولی می‌ت رسید موفق نشود. تا اینکه بالاخره موقعی که چهار نفر از دوستانش عازم وین و پراگ شدند او هم در معیت آنها پس از کسب اجازه از پدرش حرکت نمود. از راه کراکوی بوین رفت و در سال ۱۸۲۹ در آنجا اقامت گزید. شوین پس از چند روز اقامت با اغلب موسیقی-دانان و نویسندگان و منقدین آشنائی بهم رساند و تقریباً همه آنها این پیانیست اهل ورشو را هنرمندی ارجمند یافتند. گرچه شوین بقصد کنسرت بوین نیامده بود و هیچ آمادگی نیز نداشت ولی روز دهم ورود بوین در او برای امپراطوری کنسرتی داد. در یکی از نامه‌هایی که برای خانواده‌اش فرستاد راجع به این کنسرت اینطور نوشت: «بعض اینک روی صحنه ظاهر شدم حضار دست زدند و پس از نواختن هر یک از قطعه‌ها فریاد تحسین حضار بر میخواست بطوریکه پس از خاتمه من مجبور شدم برای تشکر از شنوندگان روی صحنه ظاهر شوم. دوستان من هر یک در قسمتی از سالن

نشسته بودند تا انتقادات شنونده‌گان را بشنوند و در اصلاح من کمک نمایند. یکی از آنها برای من نقل کرد که خانمی پس از شنیدن موسیقی من گفته بود « افسوس که نوازنده زیبا نیست! ».

ضمن این کنسرت شوپن يك آهنگ لهستانی موسوم به «خمیل» را نواخت که مورد توجه زیاد مردم واقع شد بطوری که اغلب روی نیمکتها ایستاده و کف می‌زدند. چند روز بعد کنسرت دیگری داد و تمام روزنامه‌های وین در باره طرز نوازندگی و آثار او مقالات فراوانی نوشتند و از او حسن استقبال کردند. از آنجا شوپن و همراهانش به پراگ رفتند و در آنجا سه روز ماندند. شوپن در مدت اقامت سه روزه خود با اغلب موسیقی‌دانان چکوسلواکی آشنائی یافت.

پس از مراجعت به لهستان در سال ۱۸۲۹ که آخرین سال اقامت شوپن در لهستان است با حرارت فوق‌العاده‌ای شروع بکار کرد در حالیکه به آینده سخت امیدوار بود. همان سال بود که باردیگر برای اجرای کنسرت روانه وین گردید. در آخرین لحظه عزیمت دوستان او همراه با کیتار در بدرقه اش آوازی خواندند که باین کلمات ختم میگردد:

« هر چند که کشور را ترك میکنی ولی قلب تو در میان ما باقی است ... »  
شوپن دیگر به لهستان مراجعت ننمود و فقط قلب او را به لهستان بازگردانیدند و بر روی قبرش يك مشت از خاک لهستان پاشیدند.

شوپن وقتی لهستان را ترك گفت خاطرات شیرین و معلومات فراوانی با خود برد و بقدری به میهنش علاقه داشت که هرگز آنرا فراموش ننمود. شهر ورشو گرچه بشوپن تعلیمات موسیقی زیادی داد ولی در مقابل استعداد فوق‌العاده او نتوانست بقدر

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
*Promisero che tu mi soffoca  
e ti conosco con un cuore  
che non si muove  
sopra terra e in*

کلماتی که شوپن لحظه‌ای چند پیش از مرگ نوشت

کافی ذین خود را ادا کنند. لهستان بوی یک روح گرم و آتشین داد که هیچگاه در غربت خاموش نگردید.

سلیقه مردم آن عصر متمایل به رمانتیسم بود و این امر در شوپن هم مؤثر واقع گردید و آوازه‌ها و مخصوصاً تصنیف‌هایی ساخت که با داشتن جنبه رمانتیک از لحاظ هنری نیز بسیار قابل توجه بود. شوپن وارد حیات موسیقی گردید و در عتقوان جوانی آثار مشهوری بوجود آورد. بیست ساله بود که آثار مشهورش در ورشو برای اولین بار نواخته شد و مورد استقبال شورا انگیز افکار عمومی قرار گرفت... سیروسیاحت شوپن شروع شد و اولین شهر معظمی را که دیدن کرد وین بود.

شوپن در وین با دوستان قدیمی خود ملاقات کرد و با عده زیادی نیز در سفر اخیرش آشنا شد. همه میخواستند شوپن آثار مشهورش را بنوازد... لیکن چون خبر قیام لهستان شایع شده بود شوپن بقدری مضطرب و دچار نگرانی بود که در آنجا کنسرتی نداد. در یکی از نامه‌هایش اینطور نوشته است: «خدا یا آرزو دارم که مادر و خواهرانم حداقل بتوانند بیکار پانمان کردن مجروحین مشغول شوند و اما من... اگر وضع پدرم دشوار نبود و من سر بار زندگی آنها نمیشدم حتماً مراجعت میکردم...»

تمام شب نشینی‌ها، دعوت‌های به ناهار، مجالس و غیره برایم هیچ است. این تشریفات مرا عذاب میدهد، من نگران کشورم هستم. اغلب در سالنها آرام در گوشه‌ای می‌نشینم و پس از مراجعت بمنزل بجان بی‌نومیا فتم. کسانی هستند که مرا دوست میدارند ولی چه فایده که من در اینجا راحتی ندارم...»

شوپن در این اوقات به تألیف قطعات موسیقی برای پیانو پرداخت و این رشته را روحی تازه بخشید. شوپن در آثار خود ملودیها و آهنگهای ملی را بشکل بارزی نمایان می‌ساخت. ولی هیچگاه ملودیهای لهستانی را آنطوریکه بودند نینواخت بلکه فقط روح موسیقی ملی لهستان را در آنها میدمید. شوپن در وین فقط یک بار کنسرت داد. بهار آنسال دوباره فروغ امید و نبوغ در قلب شوپن روشن شد لیکن اخباریکه از لهستان میرسید مایوس گشته بود. از طرفی قیام ادامه داشت و از طرف دیگر و با در همه جا سرایت کرده بود. شوپن حوصله کار نداشت و همیشه در پنجه غم و اندوه و افکار پریشان خود گرفتار بود؛ لیکن این دوره بیکاری اگرچه مولد آثار گرانبهائی نگردید ولی برای آثار بعدی شوپن بسیار مؤثر بود و روح او را تابناکتر و پربرکت تر ساخت.

اوایل ماه اوت شوپن به اشتوتگارت رسید و آنجا از خانه فـلاکت بار قیام ورشو اطلاع حاصل نمود و در همان موقع درد فترچه یادداشت خود اینطور نوشت:  
«من کجا هستم؟ پدرم را چه کسی دلداری خواهد داد. مادران لهستانی با چه مصیبتی دست بگریبانند و من در این گوشه دور افتاده زوی پیانو اشک میریزم. ای خدا زمین را زیر و رو کن و مردم این قرن را گرفتار غضب خویش گردان...»

شاید در ائز شکست قیام لهستان بود که شوپن قطعه مشهور به اتود انقلابی خود را که احساسات انقلابی در بردارد بوجود آورد و حتی برخی دیگر از آثار او را نیز مولود این قیام دانسته اند. در این موقع هنر شوپن تغییر جهت داد و احساس رمانتسم جای خود را به احساسات میهن پرستانه شدیدی سپرد. شوپن با مهاجرین انقلابی لهستان رابطه ای نزدیک برقرار کرد و در غم ورنج آنها شریک و سهیم گردید.

در اوایل سپتامبر ۱۸۳۱ شوپن وارد پاریس گردید. او از این شهر پر حوادث بسیار خوش آمد و زندگی تازه ای از سر گرفت و با وجود اینکه از لحاظ مادی در مضیقه بود نقشه های بزرگی برای آتی خود طرح نمود. ابتدا عسده ای از دوستان لهستانی را دور خود جمع نمود و با طبقات مختلف مردم آشنائی حاصل کرد و مخصوصاً در میان

موسیقیدانان شهرت بسزائی کسب نمود و با «فرانتس لیست» موسیقیدان مشهور آن عصر طرح دوستی ریخت. از آن پس شوپن مرتباً به تئاتر و اوپرا میرفت و بویژه در اپراهای ایتالیائی بعنوان مستمع حضور بهم میرساند. در همین اوقات در نامه ای بخانواده خود نوشت: «ممکن است بیشتر از آن مدتی که تصور می کردم در اینجا اقامت نمایم البته نه برای اینکه وضع من حالا در اینجا خوب است بلکه برای اینکه در آینده خوب خواهد شد...»

شوپن در محضر پیانیست معروف آن عهد «کالکبرنر» به فرا گرفتن موسیقی پرداخت و بالاخره با وجود کلمه اشکالات موفق گردید اجازه ترتیب



« ژرژ سان »



دادن يك كنسرت را در پاریس بگیرد. در ابتدای این کنسرت شوپن یکی از آثار خود و سپس واریاسیون موزاردا نواخت و بقدری مورد توجه حضار واقع گشت که روزنامه‌های پاریس کنسرت او را بزرگترین خبر روز دانسته و یکی از بزرگترین منقدین موسیقی بنام «ژ. فیتس» نوشت: «این جوان از موسیقی دانان گذشته پیروی نمی‌کند و به تنهایی راه تازه‌ای در موسیقی یافته است. موسیقی او دارای علو روح و در عین حال دلچسب است. شنوندگان با تعجب آمیخته به تحسین پیانوی او را گوش میدادند. آهنگهای شوپن دارای روح عالی میباشند و در پاساژهای ملودی‌های او فانتزیهای زیادی دیده میشود. سرتاسر این آهنگها پراز تازگی است که سازنده و مبتکر آن خود شوپن است...»

«آنتونی اورلوسکی» موسیقی‌دان لهستانی در باره این کنسرت طی نامه‌ای چنین نوشت: «فردريك عزيز كنسرت داد. كنسرت شوپن شهرت او را دوچندان ساخت. شوپن تمام پیانیستهای پاریس را بر زمین زد. پاریس سخت شیفته شوپن است. من از روز اولی که او وارد پاریس شد این موضوع را باو گفته بودم...»

شهرت و کسب نام شوپن را راضی نمی‌کرد؛ او همیشه نگران موطنش بود و علاقه داشت که به میهنش مراجعت نماید. گاهی بفکر میافتاد بلندن برود و حتی بکبار نیز بفکر مسافرت با امریکا افتاد.

در آن زمان وضع شوپن از لحاظ مادی بسیار خوب بود ولی وضع تجمل‌آمیز خود را با نظر استهزاء مینگریست. در عرض سال ۱۸۳۲ شوپن بزرگترین استاد پیانو در پاریس بشمار میرفت و روزی ۵ درس پیانو میداد که از هر کدام ۲۰ فرانک دریافت میکرد.

وضع مالی شوپن از تمام مهاجرین لهستانی در پاریس بهتر بود. در همین سال شوپن یکی از دوستان خود موسوم به «جیوانوسکی» نوشت: «من حالا در بهترین ضیافت‌های پاریس شرکت میکنم. من با سفرای کبار، وزیران، کنت‌ها نشست و برخاست میکنم و پیانیستهای استاد نزد من بشاگردی می‌آیند... ولی پول بدرد من نمیخورد. من طالب دوستی و مودت هستم و خواهش من از همه اینست که با من دوست و صمیمی باشند.»

در ۱۸۳۲ اثر بزرگ او که مشتمل بر ۱۲ اتود میباشد پایان رسید. آثار او را با رغبت خریداری میکردند لیکن شوپن از نواختن پیانو در برابر جمعیت زیاد خودداری می‌کرد تمام آثاری که او پاریس آورد بچاپ رسید و باقیمت مناسبی بفروش رفت. رفته رفته مجموعه‌های بولونز، مازورکا، نوکتورن و دو کنسرتوی پیانوی شوپن در عرض سال ۱۸۳۳ از چاپ خارج شد. هنگامیکه شوپن یکی از شاگردانش درس میداد و او قطعه اتود انقلابی شوپن را مینواخت شوپن گفت: دیگر هیچگاه چنین قطعه زیبایی تصنیف نخواهم کرد.



شوپن بعزت عشق با آزادی از مراجعت به لهستان خودداری کرد و هنگامی که  
قیصر روس بوسیله سفیر کبیر خود در پاریس باو لقب و عنوان پیا نیست اول را پیشنهاد  
نمود شوپن آنرا نپذیرفت .

شعراى بزرگ لهستانی چنانکه باید از هنر و نبوغ شوپن قدردانی نکرده اند  
و حتی خود او هم به نبوغ خود واقف نبود بین سالهای ۱۸۳۱-۱۸۳۲ در نامه ای  
چنین نوشت :

« بمن میگویند سفونی و اوپرا تألیف کنم در حالی که من يك پیا نیست بیشتر



«شوپن» ، نقاشی «ژرژسان»



نیستم. بعقیده من بهتر است چند اثر کوچک ولی بی عیب تصنیف کرد تا برای همیشه جاویدان و برقرار باقی بماند». میتسکوویچ شاعر معروف لهستانی از شوپن میپرسید چرا يك او برای ملی تصنیف نمی نماید؟ لیکن شوپن هرگز چنین او برای تصنیف نکرد. نوشتن او برا کار شوپن نبود. منقذ بزرگ موسیقی « کارول شیمانوسکی » درباره شوپن اینطور نوشته است :

« شوپن باز بچه های کوچک را جمع آوری میکند و در آتش روح سوزان خود ذوب می نماید و با حس وطن دوستی خود آنها را آب میدهد. »

سالهای اولیه اقامت او در پاریس بخوشی گذشت. خانه او بروی لهستانیها باز بود و شهرت او روز بروز رو بفزونی میرفت. لیکن او شخصا همان شخص ساده و بی آرایش و پاك باقی ماند. شوپن سالی در حدود ۲۰۰۰۰ فرانك درآمد داشت ولی مقدار زیادی از این پولها را میان لهستانیهای مهاجر و آزاد بخواه تقسیم میکرد. روزی باو خبر رسید که پدر و مادرش برای استراحت به چکوسلواکی آمده اند شوپن فوراً بدانجا رفت و در نامه ای برای خواهرانش اینطور نوشت :

« ما دائما یکدیگر را می بوسیم. پدر و مادرم عوض نشده اند لیکن کمی پیر شده اند. »

این آخرین مرتبه ای بود که شوپن موفق بدیدار پدر و مادرش گردید. از آنجا شوپن برای دیدار دوستان قدیمی خود به درسد رفت و با ملاقات دوشیزه « ماریتیا و جینسکا » دوست ایام کودکیش خاطرات طفولیتش تجدید گردید. هنگام تودیع شوپن نسخه خطی والس خود را موسوم به « وداع » به ماریتیا داد و دوشیزه ماریتیا نیز يك دسته گل سرخ بشوپن اهدا نمود. تابستان سال بعد شوپن دوباره « ماریتیا و جینسکا » را در « ماریتیا » ملاقات کرد و مراسم نامزدی آنها انجام گرفت لیکن بانو « و جینسکا » مادر ماریتیا با این وصلت بعنوان اینکه شوپن سالم نیست و زندگانی او در پاریس بسیار پر سرو صداست مخالفت نمود. وضع بهمین حال برقرار بود و مادام و جینسکا مرتباً در نامه های خود تقاضای زیادی از شوپن مینمود لیکن راجع به ازدواج با دخترش چیزی نمی نوشت.

پس از چندی شوپن متوجه گردید که انتظار بیهوده است. در همین اوقات نامه ای از ماریتیا باو رسید که بکلی روابط آن دو را قطع نمود. ماریتیا در این نامه از شوپن وداع نمود و تقاضا کرد که هرگز او را از خاطر خویش محو ننماید. شوپن نیز تمام نامه های ماریتیا را برای او ارسال داشت.

شاید بهتر بود که این ازدواج صورت نگیرد چون وضع سلامتی شوپن روز بروز بدتر میشد؛ در سال ۱۸۳۵ بسختی بیمار گردید، بطوریکه وصیت نامه خود را نیز تدوین کرد و حتی همه جا شایع شده بود که شوپن فوت کرده است.

در سال ۱۸۳۷ شوین سفری بلندن کرد. یکی از لهستانی‌های مقیم لندن در باره او چنین نوشت: «شوین در بهترین هنرهای اینجا زندگی میکند و کالسکه مجملی در اختیار دارد و سعی می‌کند هرچه ممکن است بیشتر پول خرج کند.»

در مراجعت پاریس در ماه نوامبر شوین با مادام «اورور دودوان» رومان نویس معروف فرانسوی که آثار خود را بنام «ژرژسان» منتشر کرده است ملاقات نمود. ژرژسان زنی زیبا و خوشگذران بود، لباس مردانه می‌پوشید و سبک‌برگ میکشید؛ لیکن بسیار صرفه‌جو و خانه‌دار بود و حتی دو کودک خود را شخصاً تربیت و بزرگ میکرد. ژرژسان که از شوهرش جدا زندگی میکرد با وجودیکه در آمد سرشاری داشت دارای زندگی بسیار ساده و پاکیزه‌ای بود. بدون اینکه بغیل باشد بسیار قناعت میکرد. کتابهایش خریدار بسیار داشت و همه آنها را می‌پسندیدند با وجود این از تجمل هم بدش نیامد. هر سال در تابستان به ملک خود در «نوهان» میرفت و با اشخاص معروف عالم هنر و ادب که در آنجا اجتماع میکردند، اوقات خود را میگذراند.

ژرژسان خیلی کاری و جدی بود بطوریکه حتی در تابستان نیز که برای استراحت بملک خود در «نوهان» میرفت شبانه روز کار میکرد.

در سال ۱۸۳۸ بین شوین ۲۸ ساله و ژرژسان ۳۴ ساله عشقی بوجود می‌آید که هشت سال طول کشید. آنها در پاریس در همسایگی یکدیگر منزل داشتند و تابستانها شوین بملک ژرژسان در «نوهان» میرفت. شوین و ژرژسان بعدها باهم مثل دودوست صمیمی و فداکار معاشرت میکردند. عشق آنها یکدیگر از مسافرتی که در زمستان سال ۱۸۳۸ به جزیره ماژورک اسپانیا نمودند، شروع شد. در آنجا در سومعه متروکی اقامت گزیدند؛ لیکن حال شوین رو بروز بدتر میشد، دائماً در حال تب بسر میبرد و با کمال بی‌صبری منتظر پیمان بود تا ۲۴ اتود خود را با تمام برساند. کمی بعد بالاداپوس ۳۸، پولونز اپوس ۴۰ و سکریزو اپوس ۳۹ را با تمام رساند و در بهار سال بعد با اتفاق ژرژسان به «نوهان» رفت. در «نوهان» یکی از سونات‌ها و مارش عزای معروف خود را نوشت.

شوین شش بار دیگر از ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۶ در تابستان به «نوهان» رفت و در آنجا بهتر از هر جای دیگر بخلق آثار پر ارج خود پرداخت.

شوین در مدت اقامت خود در پاریس مرتباً در کنفرانسهای میتسکوویچ شاعر معروف لهستانی حضور بهم میرساند؛ ژرژسان نیز همراه شوین در این کنفرانسها شرکت میکرد. در سال ۱۸۴۴ پدر شوین در ورشو وفات یافت و همانسال خواهر او با شوهرش پاریس آمدند و ژرژسان آنها را برای تابستان به «نوهان» دعوت کرد و از آنها با کمال مهربانی پذیرائی نمود. خواهر شوین و شوهرش در نوهان با آزادی کامل زندگی میکردند، اغلب بشکار میرفتند و در تفریحات گوناگون دیگری از قبیل ماهی‌گیری، قایق‌رانی و غیره شرکت میکردند؛ عصرها نیز که از گردش و تفریح باز میگشتند در



خانه ژرژسان بیازی بیلیارد اشتغال میورزیدند . بچه های ژرژسان علاقه زیادی به -  
تآتر و خیمه شب بازی داشتند و وقتی که با بسنین جوانی گذاشتند بعنوان هنرمندان  
«آماتور» در روی صحنه های تآتر ظاهر شدند . اغلب هنرمندان بمنزل ژرژسان می -  
آمدند و یکی از آنها « اوژن دلاکروا » نقاش مشهور بود که تصویری نیز از شوپن  
ساخت . در همین سال نقاشان دیگری نیز از شوپن تصویرهای جالبی ساختند ؛ ولی  
بطوری که خود شوپن میگفت بهترین تصویر او توسط ژرژسان ساخته شد . این تصویر  
خیلی مورد علاقه شوپن بود .

سالها گذشت و بر آثار شوپن افزوده گردید ؛ لیکن سلامتی اش روز بروز بیشتر  
در معرض تهدید قرار میگرفت . دختر ژرژسان بزرگ شد و با جوان ثروتمندی ازدواج  
نمود . ژرژسان و شوپن هر دو مخالف این وصلت بودند با وجود این شوپن کمکهای  
زیادی بوی کرد . ژرژسان رفته رفته نسبت بشوپن بدبین شد و محیط خانوادگی آنها  
صحنه گفتگوها و عدم تفاهات فامیلی گردید . همین جریانات موجب شد که ژرژسان و  
شوپن نیز کمی از یکدیگر دلسرد شدند تا اینکه میان آنها جدایی افتاد . البته در میان  
آنها هیچگونه سوء تفاهمی بوجود نیامد ، فقط شوپن بدون اطلاع قبلی از ژرژسان  
جدا شد .

باین ترتیب پس از هشت سال زندگی توأم ، نفاق ظهور کرد و عاشق و  
معشوق از یکدیگر ، بدون خدا حافظی جدا شدند . ژرژسان سعی میکرد که باردیگر به -  
شوپن نزدیک شود ولی شوپن مثل اینکه دیگر مایل بزندگی با او نبود ؛ اما با دختر  
ژرژسان مکاتبه را قطع نمیکرد و روابط دوستانه آنها ادامه داشت . در سال ۱۸۴۷  
دیگر شوپن در « نوهان » دیده نشد و سال بعد بنا به توصیه یکی از شاگردانش با وجود  
شدت مرض و ضعف مزاج به انگلستان مسافرت کرد . در لندن چند مهمانی بزرگ بافتخار  
او ترتیب داده شد و شوپن در برابر ملکه پیانو زد . سپس به ادنבורگ و کلاسکو  
رفت و همه جا با آغوش باز از او استقبال شد اما زندگی در انگلستان به مزاج و روحیه  
او سازگار نبود . در ماه نوامبر انگلستان را ترك نمود و سال بعد در اثر شدت مرض  
بحال نزع افتاد . همینکه مرگ را نزدیک دید خواهرش را بیالین طلبد و او در ماه اوت  
بپاریس آمد و تالخطه مرگ در جوار شوپن باقی ماند .

« تیپریان نوروید » که از شوپن در بستر مرگ دیدن کرده بود اینطور  
نوشته است :

« او در بستر خوابیده و از پا در آمده بود لیکن نجابت از قیافه اش میبارید . »  
در آخرین هفته های حیاتش عده زیادی از بزرگان موسیقی و ادبیات در بالینش  
شب و روز حاضر بودند و نقاش معروف « گویاتکو و سکی » آخرین تصویر شوپن را  
در بستر مرگ نقاشی نمود . ژرژسان مرتباً از او احوال پرسی میکرد و پیوسته برایش



پیغام میفرستاد و تقاضای دیدارش را میکرد ولی هیچکس باو این موضوع را ننکفت .  
شوین در آخرین لحظه حیات با دستی لرزان نوشت :  
« وقتی این سرفه‌ها مرا خفه کردند ، من از شما استعدا دارم که قلب مرا بیرون  
آورید تا زنده بگور نشوم. » وفات او در ۱۷ اکتبر ۱۸۴۹ اتفاق افتاد .  
جنازه شوین را در زیرزمین کلیسای مادرین گذاشتند . سیزده روز بعد مراسم  
عزاداری برگزار شد و مسوقه‌یکه کشیش مراسم مذهبی را انجام میداد ارکستر قطعه  
رکومیم موزار را بنا بوضیعت شوین می‌نواخت . هزاران نفر در مراسم تشییع جنازه‌ی  
او شرکت کردند و جنازه‌ی موسیقی‌دان شهیر و نامدار را تا قبرستان « پرلاشز » مشایعت  
نمودند و مراسم باشکوه و جلال خاصی انجام گرفت . یک مشت خاک لهستان را که در  
موقع حرکت شوین از ورشو دوستانش در یک کلدان نقره باوداده بودند بروی تابوت  
شوین پاشیدند . خواهرش لودویکا قلب او را با خود به لهستان برد و در کلیسای  
« سنت کروآ » در ورشو بخاک سپرد .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی